

تمدن سرمایه‌داری؛ نگاهی از درون

مرتضی شیرودی

فوق لیسانس علوم سیاسی

عضو هیئت علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده

قرن‌هاست که تمدن غرب ادعا می‌کند که می‌تواند بشر را به سعادت برساند و او را از ظلمت و تاریکی نجات دهد. برای نشان دادن این توانایی، کوشش‌های فراوانی را در عرصه نظریه‌سازی و اجرای آن سامان داده است و اکنون، فریاد برآورده که در تحقق بخشیدن به آرمانش، به پیروزی رسیده و از این روی، مایل است تجربه خود را در سعادت‌مند کردن انسان غربی، به همه جهان صادر کند و اگر کشورهایی به علت جهل نمی‌خواهند از مواهب تمدن غربی بهره‌مند شوند، باید این تمدن و آثارش را بر آنها تحمیل کرد. اما آیا در عالم واقع، تمدن مغرب زمین در وعده‌هایی که برای سعادت انسان داده، موفق بوده است؟ مسئولیت ما در قبال تمدن غرب با توجه به آثاری که در جهان بر جای گذاشته، چیست؟ مقاله حاضر می‌کوشد به این سؤالات پاسخ دهد، تا تصویری واقعی از تمدن غرب را ارائه نماید.

کلید واژه‌ها: تمدن، سرمایه‌داری، غرب، اسلام، لیبرالیسم، اومانیزم، سکولاریسم.

مقدمه

برای پاسخ دادن به سؤال فوق بحث‌های زیر را پی می‌گیریم:

نخست از مهم‌ترین مبانی تمدن سرمایه‌داری غرب سخن به میان می‌آید، سپس بازتاب‌های ناشی از مبانی تمدن غرب در سه عرصه فرهنگ، سیاست و اقتصاد را باز

می‌شناسیم، و بعد، مصداق‌های واقعی ناشی از این مبانی را در جامعه مغرب زمین به بررسی می‌نهم. در گام بعدی، نگاهی می‌افکنیم به سناریوی غرب برای تحمیل مبانی تمدن سرمایه‌داری و دستاوردهای عینی آن بر جهان (جهانی‌سازی) و سرانجام با نشان دادن تلاش برای جهانی کردن ارزش‌های غربی، به راه‌کارهای مقابله با پدیده جهانی‌سازی اشاره می‌کنیم:

مهم‌ترین مبانی، تأثیرها و مصداق‌های تمدن سرمایه‌داری غرب

مبانی، بیش‌تر مفاهیمی‌اند که در عالم نظر مطرح می‌شود؛ ولی همه آنچه در چارچوب‌های نظری مطرح می‌گردد، ماب‌ه‌ازای عینی نمی‌یابد. این سخن در باره تمدن و فرهنگ غرب هم‌پوشی دارد:

الف. مبانی

تمدن مغرب زمین از اصول و مبانی ویژه‌ای برخوردار است که بدون درک آن، درک غرب مشکل و شاید غیر ممکن است، یا در صورت امکان، درک ناقصی از آن حاصل می‌شود. از این رو، بخش‌هایی از این مبانی را مرور می‌کنیم:

۱. انسان‌مداری (Humunism): در زبان فارسی، اومانیزم یعنی انسان‌گرایی، انسان‌مداری، مکتب اصالت فرد، انسان‌دوستی و مانند آن. اومانیزم، نگرش فلسفی ویژه‌ای است که انسان را محور توجه قرار داد و اصالت را تنها به رشد و شکوفایی او سپرده است. بنابراین می‌توان اومانیزم را یک شیوه فکری به شمار آورد که انسان را بر هر چیز مقدم می‌شمارد. گرچه این نگرش، کم و بیش از بدو تاریخ بشر وجود داشته است، ولی در دوره رنسانس و به ویژه پس از آن، تأثیر عمیق و پرنفوذی در نظریه‌های فلسفی، دینی، اخلاقی، و... و نیز، در دیدگاه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی مغرب زمین بر جای گذاشته و منشأ تحولات مثبت و منفی فراوانی در آن سامان شده است. هنوز اومانیزم، از مهم‌ترین شالوده‌های تفکر جدید غرب و اندیشه مدرنیسم و پُست مدرنیسم است.^۱

از قرن چهاردهم میلادی تا امروز، اومانیزم، اومانیزست‌ها و نحله‌های مختلف اومانیزستی، کم و بیش اعتقادات خود را این گونه بر شمرده‌اند: ۱. محوریت انسان و پای‌بندی به خواست‌ها و علایق انسانی در زندگی اجتماعی؛ ۲. بر شمردن عقل و اختیار به عنوان ابعاد بنیادی انسان و زندگی جمعی؛ ۳. ایمان به بنانهادن اخلاق و جامعه بر مبنای خودمختاری

انسان؛ ۴. تأکید بر دموکراسی به عنوان بهترین تضمین‌کننده حقوق انسان‌ها؛ ۵. ارزش‌گذاری بر تمام ایدئولوژی‌ها و نسبت‌های دینی، سیاسی یا اجتماعی از سوی انسان نه ایمان؛ ۶. نگرش واقع‌بینانه و بی‌بدیل بودن جانشینی انسان به جای الهیات نامیدکننده و ایدئولوژی‌های زبان‌آور؛ ۷. ... نتیجه اینکه بی‌همتایی انسان (انسان معیار یگانه حقیقت هستی و خالق تمام ارزش‌ها)، عقل‌گرایی و تجربه‌باوری، هسته مرکزی و کانون اصلی اومانیزم را تشکیل می‌دهد.^۲

اعتقاد عمومی ولتر، منتسکیو، دیدرو، دالامبر، لاک، هیوم و... به عنوان بزرگان و پدید آورندگان اومانیزم آن بود که مسئله اساسی و محوری انسان، سر و سامان یافتن زندگی اجتماعی و فردی او طبق موازین عقلی است، نه کشف اراده خداوند در مورد این موجود خاکی. هدف انسان و زندگی اجتماعی، نه عشق، نه ستایش خدا، نه بهشت موعود، بلکه تحقق بخشیدن به طرح‌ها و ایده‌های انسانی متناسب با امکانات این دنیاست که از سوی عقل ارائه می‌شود. این اندیشه، در اعتقاد، فرهنگ و سیاست اثر گذاشته و اقسام مختلف اومانیزمی پدید آورده است.

در عرصه اخلاق و فرهنگ، ارزش‌ها، بایدها و نبایدهای اخلاقی و فرهنگی تنها بر مبنای عقل و وجدان نه آموزه‌های دینی استوار است. در عالم سیاست، امور بر اساس اراده و خواست انسان در قالب اکثریت تعیین می‌گردد. به این سان، دموکراسی جای تئوکراسی می‌نشیند. در وادی اقتصاد، انسان و مناسبات انسانی، بر حاکمیت، قدرت و امور اجتماعی دیگر سیطره می‌یابد.^۳

۲. آزادی‌خواهی (Liberalism): واژگان لیبرالیسم (آزادی خواهی) و لیبرال به ترتیب به معنای آزادی خواهی و آزادی خواه است. این دو، از واژه لاتین Liberten اشتقاق یافته‌اند. Liberty به معنای آزادی با صیغه سیاسی اجتماعی و Freedom آزادی با صیغه فلسفی و اقتصادی می‌آید. البته لیبرالیسم معنای وسیع‌تری دارد و آن، افزایش آزادی فردی در جامعه تا حد مقدور و میسر است. در واقع، لیبرالیسم شامل همه روش‌ها، نگرش‌ها، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی است که هدف عمده آن‌ها، فراهم آوردن آزادی بیشتر برای انسان است. از این رو، لیبرالیسم با هر آنچه به محدودیت آزادی می‌انجامد، دشمنی می‌ورزد. به همین دلیل، لیبرالیسم در آغاز شورشی بود در مقابل استبداد کلیسایی و سپس کوششی برای محدود کردن دولت‌ها به وسیله قانون.^۴

لیبرالیسم، ضد وحدت، انحصار، اقتدار، نخبه، اشرافیت، جمع و واپس‌گرایی است. در لیبرالیسم، خردورزی، علم، آزادی و...، جدایی‌ناپذیرند به گونه‌ای که نفی هر یک به نفی دیگری می‌انجامد. از این روست که پوپر دفاع از لیبرالیسم و آزادی را بر پایه علم بنا می‌نهد و می‌گوید: «جامعه آزاد و لیبرال، با نفی اقتدار و جزمیت، بستر رشد علم و دانش سکولاریستی را فراهم می‌آورد.» به علاوه، جوابگو بودن دولت، دولت حداقلی (محدودیت دخالت دولت)، بی‌طرفی ایدئولوژیک دولت و باور به تکثر در منابع معرفت دینی، از دیگر ویژگی‌ها و مؤلفه‌های لیبرالیسم است. همچنین، قدرت در دیدگاه لیبرالیستی، تهی از هر گونه خصلت مقدس و احترام‌برانگیز است.^۵

لیبرالیسم دوره‌های مختلف تاریخی را پشت سر نهاده است:

اول. لیبرالیسم کلاسیک: این نوع لیبرالیسم دولت را شر می‌دانست و لذا در حوزه سیاسی و اقتصادی قائل به دفاع از بیش‌ترین حد آزادی فردی در مقابل اقتدار دولت بود.

دوم. لیبرال دموکراسی: در مرحله، دولت یک مؤسسه سودمند است و بنابراین، طرفداران آن معتقد به افزایش فعالیت و دخالت دولت برای رفع نارسایی‌های اجتماعی بر جای مانده از دوره لیبرالیسم کلاسیک‌اند.

سوم. نئولیبرالیسم: در اواخر قرن بیستم، با افول دولت‌های رفاهی لیبرال دموکراسی و گرایش به سیاست‌های لیبرالیستی اقتصادی، نئولیبرالیسم پدید آمد که ضمن تأکید بر انفکاک‌ناپذیری سرمایه‌داری و لیبرالیسم، دخالت دولت در اقتصاد را مغایر اصول لیبرالیسم می‌داند و بر عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت تأکید می‌ورزد.^۶

۳. جدایی دین از سیاست (Secularism): واژه سکولاریسم (جدایی دین از سیاست) که از کلمه لاتینی Secularis و Seculu مشتق شده است، امروزه به معنای دنیا، گیتی و اصطلاحاً به مفهوم، دنیازدگی، دنیوی‌گرایی، جداانگاری، لادینی، دین‌گریزی و عرفی‌گرایی است. به بیان دیگر، سکولاریسم یعنی آنچه به این جهان تعلق دارد و به همان اندازه از جهان دیگر و خدا دور است، یا همه آن چیزی که به مخالفت با تعالیم شرعی و موافقت امور دنیوی سازگار است. بر این اساس، می‌توان معنای گسترده‌تری از سکولاریسم ارائه کرد و آن اینکه: سکولاریسم گرایشی است که به طرفداری و ترویج حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در حیات سیاسی اجتماعی انسان می‌انجامد. فرآیند دین (قداست) زدایی را عرفی یا دنیوی شدن یا سکولاریزاسیون می‌نامند.^۷

زمینه‌های بروز ظهور و رشد سکولاریسم، که برخی از آن‌ها از اذله، مستندات و مبانی آن نیز است، عبارت‌اند از: فقدان نظام سیاسی اجتماعی در مسیحیت، تفسیر دنیاگرایانه متون دینی از سوی برخی از متفکران مسیحی، رفتار خشن ارباب کلیسا با مخالفان، دخالت مستبدانه آنان در امور اجتماعی و حکومتی، بروز فساد و ضعف گسترده در دستگاه کلیسا، ناتوانی آن‌ها در پاسخ به شبهات، پیدایی رنسانس و نهضت اصلاح دینی، ظهور جنبش روشنگری و رشد علم و صنعت (علم‌گرایی) و مهم‌تر از همه عباراتی از کتاب مقدس مسیحیان - مانند «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا - برخی از گفته‌ها و نوشته‌های حواریون - مانند «هر منصب بشری را به خاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است و خواه حکام را که رسولان وی هستند»^۸

در سکولاریسم سخن از آن است که حکومت خدا جای خود را به حکومت مردم می‌دهد، رشد علوم تجربی به نفی لزوم تدبیر و حاکمیت خدا می‌انجامد، قلمرو دین به رابطه بین انسان با خدا یا به امری خصوصی محدود می‌شود، و تمام شئون زندگی انسانی و اجتماعی تنها به روش علمی و آزمون تجربی قابل تفسیر است، تجددگرایی در ستیز با همه آنچه بوی سنت دارد، میسر است، و در یک کلام، سکولاریسم معتقد به حذف دین و بی‌نیازی آدمی از وحی و شریعت است. به این سان، نگرش سکولاریستی به حذف نقش دین در تمامی حوزه‌های اجتماعی و نه تنها سیاست، می‌اندیشد.^۹

ب. تأثیر مبانی تمدن سرمایه‌داری بر عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اومانیزم، لیبرالیسم، سکولاریسم و... که پایه‌های فکری و مبانی فلسفی تمدن جدید غرب را می‌سازد، تأثیرات فراوانی در سه عرصه فرهنگ، سیاست و اقتصاد دارد که پرداختن به همه آن‌ها حتی به اجمال در این مختصر، میسر نیست. از این رو، به چند نمونه از جلوه‌های آن، از باب مشتم نشانه خروار است، می‌پردازیم:

الف. فرهنگ: پلورالیسم دینی (Religious pluralism) و تساهل و تسامح (Tolerance) دو مصداق فکری و فلسفی تمدن جدید غرب در عرصه فرهنگ است که شایسته توجه و دقت بیش‌تری است:

تکثرگرایی دینی: پلورالیسم (تکثرگرایی) برگرفته از واژه Pluralis و به مفهوم گرایش به کثرت و اصالت‌دهی به تکثر است؛ اما برای ارائه تعریف اصطلاحی از پلورالیسم، بهتر است به انواع پلورالیسم بپردازیم: پلورالیسم سیاسی (پذیرش تنوع در حوزه نهادهای مدنی و

احزاب جمعیت‌ها)، فرهنگی (پذیرفتن تکثر راه‌کارها و راهبردهای فرهنگی)، اخلاقی (نسبی‌انگاری ارزش‌ها و نفی ضوابط قطعی در عرصه اخلاق)، معرفتی (انکار حقیقت و تأیید شکاکیت در شناخت) و نیز دینی تقسیم می‌شود.

پلورالیسم دینی، کثرت دینی را می‌پذیرد؛ اما سخن از آن دارد که چرا ادیان کثیرند و از این میان، کدام یک حق است و از طریق کدام یک می‌توان به سعادت دست یافت؟ در پاسخ به این سؤالات نحله‌های ابطال‌گرایی، انحصارگرایی، شمول‌گرایی و کثرت‌گرایی به وجود آمده‌اند. جانبداران نظریه ابطال‌گرایی، همه ادیان را زاییده توهم بشر و یا واکنش دفاعی و طبیعی او در قبال نیروهای طبیعی می‌دانند، و از این رو، ادیان را باطل می‌شمارند. پیروان نظریه انحصارگرایی، صرفاً یک دین را حامل حقیقت و آن را تنها، موجب سعادت معرفی می‌کنند. طرفداران نظریه شمول‌گرایی بر آن‌اند که صرفاً یک حق وجود دارد؛ اما ادیان دیگر نیز بخشی از حقیقت را دارند.^{۱۰}

از بین نظریه‌های فوق، نظریه کثرت‌گرایی مهم‌تر، ولی با طرفداران کم‌تر است و نیز، رویکردی تازه در پلورالیسم دینی به شمار می‌رود. این رویکرد، اولین بار توسط جان هاروود هیک، دکترای فلسفه و کشیش فرقه پرستیوری عنوان شد. اساسی‌ترین سخن این نظریه آن است که ادیان همه حق‌اند و پیروان آن سعادت‌مند، به شرطی که به راستی و صداقت در مقابل آنچه از حقیقت نصیب‌شان می‌شود، پای‌بند باشند. در پلورالیسم دینی، رویکردهای فرعی چندی وجود دارد. از جمله: ۱. به عقیده برخی از آن‌ها بین گوهر دین و صدف دین تمایز به چشم می‌خورد؛ ۲. دسته دیگر معتقدند دین یعنی مواجهه تجربه‌گر با امر قدسی (تجربه دینی).^{۱۱}

تولرانس: تولرانس (تسامح و تساهل) از ریشه لاتینی Tolero و آن به معنای شکیبایی، تحمل کردن، ابقا، حلم، مدارا، آسان‌گیری، آسان کردن و با همدیگر به آسانی رفتار نمودن است، و معمولاً خشونت را در مقابل آن به کار می‌گیرند. مفهوم اصطلاحی تولرانس عبارت است از عدم ممانعت آگاهانه، مختارانه با عقاید و رفتاری که مورد پذیرش یا علاقه نیست. البته نرمش در مقابل آرا و نظرات مخالف به معنای پذیرش رأی طرف مقابل نیست، و لذا تولرانس با بی‌تفاوتی یا طفره رفتن و یا تعامل فرق دارد. اصولاً تولرانس موقعی به کار می‌رود که اختلافی موجود باشد. از این جهت، می‌توان مؤلفه‌های تولرانس را وجود تنوع و اختلاف، ناخشندوی، وجود آگاهی و اختیار، عدم ممانعت و مداخله با وجود قدرت و توانایی دانست.

با این وصف، نباید فراموش کرد که مفهوم تساهل در غرب، خیزش‌گاه دینی دارد؛ ولی در دوره روشننگری به یکی از مبانی فرهنگ غرب درآمد و آن نیز، یعنی رسمیت بخشیدن مطلق تنوع و گوناگونی در همه عرصه‌ها.^{۱۲}

قائلان به تسامح برای توجیه و تبیین آرای خود به مبانی گوناگونی استناد می‌کنند. از جمله: - امکان دست‌یابی به حقیقت مطلق (نظریه حقیقت نسبی) و نیز امکان ارزیابی و داوری در مورد درستی یا نادرستی باورهای فکری و روش‌های رفتاری وجود ندارد.

- جهان سراسر دوگانگی و ضدیت است، و عقل آدمی باید آزاد باشد تا مجال‌گزینش و انتخاب داشته باشد، و لازمه انتخاب وجود تکثر و تنوع است.

- انسان صرفاً موجودی مطالبه‌گر و ذی‌حق است نه مسئول و مکلف. به همین دلیل کسی حق ندارد به او چیزی را تحمیل و تکلیف کند.

تساهل و تسامح حوزه‌های مختلفی دارد؛ چون:

حوزه اخلاق؛ عدم جلوگیری و دخالت باورها و رفتارهای اخلاقی افراد و گروه‌های مختلف و محترم دانستن این باورها و رفتارها.

حوزه دین؛ ایمان و اعتقاد دینی امری است که به صورت اختیاری صورت می‌گیرد نه اجبار.

حوزه سیاست؛ وجود سلیقه‌ها و گروه‌های متکثر در جامعه از عوامل بازدارنده از استبداد است.^{۱۳}

ب. سیاست؛ در عرصه سیاست، از میان مصداق‌های فراوان، تنها دو ویژگی آزادی (Liberty)، دموکراسی (Democracy) و لیبرال دموکراسی (Liberal Democracy) را به بحث می‌گذاریم.

آزادی: واژه آزادی در زبان فارسی، از ریشه واژه اوستایی آزانه یا آزاتیه و به معنای رهایی، خلاصی، آزادمردی و... و در زبان عربی به معنای حریت، اختیار، اراده و... آمده است. و این کلمه در زبان لاتین، معادل Liberty و Freedom به کار می‌رود. آزادی در پاسخ به این سه سؤال شکل می‌گیرد: آزادی از چه کسی؟ آزادی از چه چیزی و یا چه کسی؟ آزادی برای چه هدفی؟ بر این اساس آزادی یعنی: آزادی فرد یا افرادی از قید فرد یا افراد دیگر برای انجام دادن کار و رفتاری خاص یا انسان تا آنجا آزاد است که دیگری دخالت در کار او نداشته باشد و یا صاحب اختیار و ارباب خود بودن.^{۱۴}

گرچه آزادی در گونه‌های مختلف لیبرالیسم، یک مؤلفه و مشخصه مهم است، اما آزادی غربی در بعد سیاسی بیش از سایر ابعاد اجتماعی مورد التفات بوده است. از این رو، محور اصلی فلسفه سیاسی غرب، همین آزادی است. آزادی هم اینک در وجه سیاسی به معنای امکانات فرد از لحاظ حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی در برابر قدرت و جامعه است. برخی از مهم‌ترین مصادیق آزادی سیاسی عبارتند از: آزادی انتخاب و حق رأی به معنای مشارکت مردم در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی، آزادی بیان دیدگاه‌ها به انگیزه تأثیر دیدگاه‌ها بر تصمیمات و تصحیح عملکردها و آزادی تشکیل اجتماعات و احزاب با هدف ایجاد رقابت سیاسی و کاهش خطاها.^{۱۵}

قدیمی‌ترین تعریف آزادی به خاورمیانه تعلق دارد؛ اما در دنیای معاصر، بیش‌ترین کاربرد آن در غرب بوده است. بر خلاف شرق، آزادی در غرب همواره به یک شکل مطرح نبوده، بلکه دست کم سه موج مفهومی را پشت سر گذاشته است. در موج اول، مراد از آزادی، آزادی فردی بود. در موج دوم، آزادی فرد به طور کامل در دستان دولت قرار گرفت. سرانجام در موج سوم، انسان غربی، هدایت فردی، آزادی و استقلال خود را از دست داد، و مقهور دولت و جامعه گردید. شاید به همین علت است که آزادی از جمله واژه‌هایی است که به رغم تعاریف گوناگون، همچنان واژه‌ای مبهم است، و گاه آزادی به معنایی به کار می‌رود که کم‌تر در حد و مرز قرار می‌گیرد.^{۱۶}

دموکراسی: واژه دموکراسی، که از آن در زبان فارسی به مردم‌سالاری یاد می‌شود، از لفظ یونانی Demokratia گرفته شده، و این کلمه نیز ترکیبی از دو واژه Doms (مردم) و Kratein (حکومت کردن) است. به این صورت، دموکراسی به معنای حکومت به وسیله مردم خواهد بود. دموکراسی در حوزه سیاسی به فرصتی اطلاق می‌گردد که برای شهروندان کشور برای مشارکت آزادانه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی پدید می‌آید. بنابراین، دموکراسی، مردم را در اداره امور خویش، نظارت حکومت ذی‌حق و توانا می‌داند و حاکمیت را برآمده از اراده عمومی می‌شمارد. البته برخی چون کارل پوپر، منکر حاکمیت اراده عمومی در دموکراسی‌اند، و لذا آن را تنها یک ساز و کار سیاسی تلقی می‌کنند که به کمک آن می‌توان حکومت‌های نامطلوب و دیکتاتور را به زیر کشید. امروزه دموکراسی بیش‌تر یک شیوه زندگی جمعی است و در دنیای معاصر به یک آرمان جهانی تبدیل شده است.^{۱۷}

از مهم‌ترین خاستگاه‌های دموکراسی، یونان باستان است؛ ولی نگرش امروزی به

دموکراسی، محصول تحولات جدید در غرب است. علی‌رغم آن، ایدئولوژی‌های غیر غربی نیز، گوهر و ریشه دموکراسی را تنها به خود نسبت می‌دهند. دموکراسی بر اصولی چون رضایت عامه، مشارکت همگانی، برابری همه در مقابل قانون، آزادی بیان، حاکمیت قانون، برقراری نظام نمایندگی یا دموکراسی غیر مستقیم استوار است. دموکراسی لیبرال نیز یکی از اقسام همین دموکراسی است که در آن، آزادی نسبت به اصول دیگر دموکراسی اولویت دارد، به گونه‌ای که آزادی بالاتر از برابری، رفاه و... قرار می‌گیرد، و قانون تا زمانی که در استخدام آزادی‌های فردی است، معتبر است. در واقع این الگو، هیچ ایدئولوژی یا چارچوبی، جز اعمال آزادانه اراده افراد را بر نمی‌تابد.^{۱۸}

از دیرباز تفکراتی بر دموکراسی وارد کرده‌اند. از جمله: ایده‌برابری در دموکراسی، حوزه اقتصاد را در بر نمی‌گیرد. در تصمیم‌گیری دموکراتیک سیاسی، همواره با اراده اصیل عمومی مواجه نیست. دموکراسی پایین‌ترین توان را در برقراری نظم و امنیت دارد. نظام مبتنی بر دموکراسی عملاً نمی‌تواند شایسته سالار باشد. دموکراسی نه حکومت مردم بر خویش، بلکه حکومت اکثریت بر اقلیت است. نمی‌توان به درستی تشخیص عقل به عنوان مبنای عمل اراده عمومی در همه جا، اعتماد کرد. در عوض مدافعان دموکراسی، ارزش نهادن به انسان، تقویت مسئولیت‌پذیری فردی و جمعی، ایجاد رشد و پرورش در مردم، تأمین برابری سیاسی، پاسخ‌گویی دولت، تضارب آراء و... را از مزایای آن معرفی می‌کنند.^{۱۹}

ج - اقتصاد: کاپیتالیسم (Capitalism) یا سرمایه‌داری و سودگرایی (Utilitarianism) یا سودگرایی (Speculation = Mercantilism) بخشی از اقتصاد غرب امروز به شمار می‌رود.

سرمایه‌داری: اصطلاح کاپیتال (سرمایه)، مأخوذ از ریشه لاتینی Capitulum است و در زبان اقتصاد به معنای سرمایه. از این رو، کاپیتالیسم به معنای سرمایه‌داری به کار می‌رود. سرمایه‌داری یک سیستم اقتصادی برآمده از انقلاب صنعتی غرب است که در آن بخش عمده فعالیت‌های اقتصادی به ویژه در عرصه مالکیت و سرمایه‌گذاری تولیدی در دست افراد و مؤسسات خصوصی و غیر دولتی است. در واقع، کاپیتالیسم بر پایه انسان‌مداری و فردگرایی غربی، زمینه فعالیت آزاد اقتصادی، بدون دخالت دولت را فراهم آورده است. بنابراین، مالکیت خصوصی به تعیین‌کننده اصلی در اقتصاد و سیاست‌های اقتصادی تبدیل شده است. این سیستم که به اقتصاد بازار آزاد معروف است، از طریق رقابت اقتصادی برای کسب سود بیشتر فعالیت می‌کند.^{۲۰}

مهم ترین مؤلفه‌ها و ویژگی‌های کاپیتالیسم عبارت است از: الف. مالکیت خصوصی ابزار تولید؛ ب. بازار و اقتصاد بازار؛ ج. تقسیم و تخصصی شدن کار؛ د. تأکید بر رقابت آزاد تجاری؛ ه. تعیین قیمت کالا بر اساس قانون عرضه و تقاضا؛ و. کاهش شدید نقش و دخالت دولت در امور اقتصادی؛ ز. اصالت بخشیدن به سود و سرمایه.

اصالت به سود، ریشه در پروتستانیسم هم دارد؛ زیرا پروتستان‌ها تحقیر ثروت و ثروت‌مندان را کنار نهادند و ثروت‌اندوزی را نشانه الطاف الهی به افراد قلمداد نمودند. ثروت نیز در پرتو سود، سهل‌الوصول‌تر است. نتیجه اینکه سودگرایی به امری قدسی تبدیل گشت و دولت‌ها و آدم‌ها از تعدی به آن منع شدند. علی‌رغم اینکه برخی سرمایه‌داری را قوی‌ترین و کارآمدترین نظام اقتصادی می‌دانند، حتی خود کاپیتالیست‌ها هم اعتراف دارند که این نظام، نظامی بیدادگر است؛ اما مشکلات ناشی از نظام سرمایه‌داری را لازمه رسیدن به حداکثر تولید تلقی می‌کنند، در حالی که تنها معیار شایستگی یک نظام اقتصادی، تولید حداکثر نیست، بلکه رعایت توزیع عادلانه ثروت و کاهش فاصله طبقاتی و... نیز از معیارهای دیگر آن است. به این وسیله، کاپیتالیسم با یکی از مهم‌ترین ارزش‌های دینی یعنی عدالت اجتماعی فاصله می‌گیرد.^{۲۱}

مرکانتلیسم: اصالت‌بخشی به سود در فعالیت‌های تجاری غرب، ریشه در مکتب مرکانتلیسم دارد. مرکانتلیسم‌ها، تجار بین‌المللی بودند که در قرن پانزده میلادی سر برآوردند و به تدریج افکار اقتصادی آنان مورد پذیرش قرار گرفت. در اقتصاد مرکانتلیستی که بر تجارت، داد و ستد استوار بود، بر افزایش قدرت اقتصادی دولت و گسترش سرمایه آن تأکید می‌شد. هدف اولیه مرکانتلیست‌ها آن بود تا با گسترش تجارت، اقتصاد اروپا را از حالت بسته خارج نمایند؛ زیرا لازمه دست‌یابی به قدرت سیاسی، ثروت و قدرت اقتصادی است و آن نیز، با گسترش مستعمرات میسر است. بنابراین، یکی از محورهای اقتصاد مرکانتلیستی ایجاد مستعمرات قدیم و جدید است که منبع مواد اولیه، بازار مصرف و کارگران ارزان به شمار می‌رود.^{۲۲}

مبانی فکری و عملی مکتب سوداگری عبارت بودند از: الف. طلا و نقره به عنوان منابع ثروت اقتصادی و نیز، اساس ثروت ملی‌اند؛ ب. اگر کشوری قادر به تولید مواد اولیه در داخل نیست، باید بدون حقوق گمرکی، آن را وارد کند؛ ج. دولت باید برای حفظ و حمایت از مصنوعات بکوشد و از ورود کالاهای لوکس جلوگیری کند؛ د. رشد سریع تجارت مستلزم

گردش پول بیش تر در اقتصاد است؛ ه. سوداگران برای تنظیم امور بازرگانی طرفدار یک دولت نیرومند مرکزی بودند. اگر چه در نظام اقتصادی جدید غربی، به تأثیر از انقلاب صنعتی، کارفرمایان صنعتی، جایگزین سرمایه‌داران تاجر دوران سوداگران شده‌اند، ولی اغلب عقاید مرکانتلیست‌ها، همچنان بر اقتصاد غرب مدرن، سایه افکنده است.^{۲۳}

به هر روی، کشوری که بر پایه اقتصاد مرکانتلیستی اداره می‌شود، مانند تاجری است که دیگر کشورها را رقیب خود می‌بیند و لذا می‌کوشد تجارت و سود تجاری را از دست رقیب خارج کند و به خود اختصاص دهد. همچنین در تلاش است تا کالا را به ارزان‌ترین قیمت بخرد و یا به نازل‌ترین قیمت، کالا تولید کند و در عوض، آن را به بالاترین قیمت بفروشد. در این راه، خواهان عدم مداخله دولت در امور اقتصادی است؛ زیرا بر آن است که مداخله دولت موجب افزایش رفاه و آسایش مردم نمی‌شود. در این اقتصاد، برای کسب سود بیش تر سعی بر صادرات و فروش بیش تر کالا است. بروز بیکاری در اقتصاد مرکانتلیستی کهنه و نو، چندان معنا ندارد؛ چون باعث پایین آمدن دستمزدها و افزایش سود می‌گردد. با کاهش دستمزدها، کودکان و زنان که حقوق کم تری می‌طلبند، به خدمت گرفته می‌شوند.^{۲۴} نتیجه اینکه این تأثیر بازتاب‌های منفی و زیانباری را برای تمدن بشری به ارمغان آورده است؛ زیرا:

۱. کثرت‌گرایی به همه ایده‌های انسانی، نهادهای مدنی و راه‌های اخلاقی در غرب حقانیت می‌بخشد و این مجال را برای شهروندان غربی فراهم می‌آورد تا حق را خود تعیین کنند و بر پایه آن، حرکت اجتماعی خویش را تنظیم نمایند.
۲. تنوع، گوناگونی و آسان‌گیری رفتار افراد دیگران، پدیده‌ای است که در تفرانس روی می‌دهد و این امر زمینه‌های دست یازیدن به حق را، که واحد است، دشوار می‌سازد.
۳. آزادی واژه‌های مبهم مانده و حدود و ثغور آن به درستی مشخص نشده است و لذا باعث می‌شود که حد و مرز آن را افراد و منافع شخصی معین کنند.
۴. دموکراسی بر رضایت عامه قرار دارد؛ عامه‌ای که هیچ چارچوبه‌ای اخلاقی و دینی بر آن حاکم نیست و نیز دموکراسی ایده‌ای به شمار می‌رود که هیچ ایده دیگری را بر نمی‌تابد.
۵. در کاپیتالیسم سرمایه است که با دور نگاه داشتن دولت از عرصه اقتصادی، حقانیت امور اقتصادی را خود تعیین می‌کند و عدالت را از عرصه اجتماعی بیرون می‌برد.
۶. در غرب، سوداگرایی امری قدسی جلوه کرده و دولت و آدم‌ها از تعدی به آن منع شده‌اند.

این بازتابهای منفی و دیگر بازتابهایی که به جهت رعایت اختصار به آنها نپرداخته‌ایم، در عرصه عمل اجتماعی فجایع فراوانی را دنبال آورده است که در بحث مصداق‌ها بدانها خواهیم نگرست.

ج. مصادیق

آنچه از فرهنگ و تمدن غرب بیرون تراویده، سازگاری اندکی با مبانی آرمانی و نظری آن دارد. بررسی نمونه‌های زیر می‌تواند زوایای منفی به صحنه آوردن مبانی سرمایه‌داری مغرب زمین را نشان دهد:

تخریب جنگل‌های سبز: جنگل‌ها، علی‌رغم نقش اساسی در تداوم حیات بشری، مورد تعرض و تخریب گسترده انسان‌ها واقع شده‌اند. این تعرض و تخریب، عمدتاً توسط شرکت‌های خصوصی و فراملیتی غربی که به چیزی جز سود نمی‌اندیشند، صورت می‌گیرد. تنها راه نجات از این ورطه خسارت‌بار، تغییر مسیر فعالیت‌های اقتصادی بشر است که سرمایه‌داری غرب مبلغ و مروج آن است. قراین بیان‌گر آن است که جنگل، این منبع حیات‌بخش، مورد تهدید جدی بشر قرار گرفته است. به عنوان مثال، تنها در سال ۱۳۷۴/۱۹۹۵، ۱/۱۱۳/۰۰۰ هکتار از جنگل‌های برزیل و ۹۸۹/۰۰۰ هکتار از جنگل‌های کانادا، به طور کامل و به نفع سرمایه‌داران جهانی تخریب شدند. در همین سال، به ازای هر ۱۲/۹ ثانیه، بالغ بر ۴/۰۰۰ مترمربع از مناطق جنگلی برزیل تخریب شده. در منطقه بریتیش کلمبیای کانادا، هم‌اینک، تنها ۴۰ درصد جنگل‌های اولیه باقی مانده‌اند. این رقم در مورد اروپا حدود ۵۰ درصد است. آخرین گزارش‌های ارائه شده توسط مؤسسه منابع طبیعی جهان، حکایت از آن دارد که بیش از ۸۰ درصد جنگل‌های طبیعی زمین تا کنون تخریب شده که عامل این فاجعه کسی جز اندیشه و انسان غرب سرمایه‌داری نیست. جنگل نقش مهمی در حیات انسانی ایفا می‌کند و از این رو، برای بشر، دارای ارزش دینی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، تفریحی و هنری فراوان است. هنوز هم معاش و بقای مردمان زیادی به جنگل وابسته است و لذا جنگل یک منبع اقتصادی مهم به شمار می‌رود. بخشی از جمعیت جهان از چوب به عنوان منبع انرژی استفاده می‌کنند. حیات وحش موجود در جنگل‌های کامرون، غنا و لیبیریا، ۷۰ تا ۹۰ درصد پروتئین حیوانی مصرفی مردم این کشورها را تأمین می‌نماید. از سوی دیگر، جنگل سرپناه و محل سکونت آن‌ها هم محسوب می‌شود.^{۲۵}

از لحاظ زیست‌محیطی، درختان نه تنها از فرسایش خاک جلوگیری می‌کنند، بلکه از

میزان خطرات ناشی از ریزش کوه، رانش زمین و سقوط بهمین به نحو مؤثری می‌کاهند. جنگل‌ها علاوه بر حفظ میزان نزولات جوی، در کنترل میزان خروج آب چشمه‌ها نیز نقش اساسی دارند. جنگل‌ها به حفظ منابع آب سالم زمین کمک شایانی می‌کنند. میزان تنوع زیستی حیات، به نحو چشم‌گیری در مناطق جنگلی نسبت به دیگر مناطق، غنی‌تر است. جنگل‌ها در حقیقت، ذخیره‌کننده حجم عظیمی از کربنی هستند که با قطع و نابودی درختان، این مقدار عظیم کربن در طبیعت آزاد می‌گردد. جنگل نقش اساسی در عرصه شبیلات ایفا می‌کند؛ زیرا قطع درختان جنگلی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، به روند تخم‌ریزی ماهی‌ها و دیگر آبزیان در زیستگاه‌های آبی جنگل‌ها، آسیب وارد می‌سازد. فروریختن درختان جنگل، علاوه بر مسدود نمودن دهانه رودخانه‌ها، دمای آب را بالا برده، سبب افزایش خطر برای ماهیان می‌شود. از همین رو است که کاهش میزان درختان با کاهش میزان ماهی‌های رودخانه‌ها و دریاچه‌های مناطق جنگلی همراه است. واقعیت آن است که حافظ خاک، مانع بالا آمدن سطح آب دریاها و وسیله مقابله با تخریب و نابودی بیش‌تر طبیعت، همین جنگل‌ها هستند. جنگل‌ها از شدت سیل و خشک‌سالی می‌کاهند.^{۲۶}

دودلی در کتاب تجارت الوار و تخریب جنگل‌های جهان (چاپ ۱۹۹۵ / ۱۳۷۴) درباره دلایل تخریب جنگل‌ها می‌نویسد: سرمایه‌داران و شرکت‌های چند ملیتی به آن دلیل به تخریب جنگل‌ها دست می‌زنند که در نظر آن‌ها، مزایای قطع درختان بیش از حفظ آن است. البته درصد کمی از دلایل این کار، فقر، مالکیت نابرابر اراضی، عدم آموزش و افزایش جمعیت است؛ ولی برداشت الوار، با اهداف تجارت، دلیلی مهم بر نابودی جنگل‌ها، خاصه در مناطق گرمسیری است. در واقع، عوامل و نیروهای مؤثر موجود در بازارهای بزرگ جهانی که چوب و فرآورده‌های آن را محور فعالیت‌های سودآور خود قرار داده‌اند، بیش‌ترین سهم را در تخریب جنگل ایفا می‌کنند. یکی دیگر از عواملی که در شکل دادن به چنین فاجعه‌ای مؤثر است، شرکت‌های چند ملیتی‌اند که اغلب آن‌ها نیز در آمریکا مشغول فعالیت هستند. در حقیقت، مصرف گسترده چوب، کاغذ و دیگر فرآورده‌های مرتبط به این حوزه، در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، این شرکت‌ها را در دنبال نمودن اهداف‌شان ترغیب می‌نماید. نتیجه اینکه انهدام جنگل‌ها، یکی از معضلات جدی جهانی است که بایستی مورد توجه همه دولت‌ها و صاحبان صنایع قرار گیرد. این دو، باید در عرصه مدیریت جنگل با یکدیگر همکاری نموده، زمینه‌ساز آینده‌ای گردند که منافع همگان را

تضمین نماید؛ اما نفوذ سیاسی و اقتصادی شرکت‌های چند ملیتی و مؤسسات سرمایه‌داری، مانع از وقوع اقدام فوق می‌شوند.^{۲۷}

مخاطرات پزشکی مدرن: پزشکی مدرن از نتایج تمدن سرمایه‌داری غربی است که اغلب با هدف کسب سود بیش‌تر، انسان‌ها به ویژه انسان‌های شرقی را به مسلخ مرگ می‌برد. این نوع از پزشکی علاوه بر عرضه دستاوردهای انسانی، مخاطرات فراوانی را همراه آورده که این مخاطرات، بیش‌تر ناشی از دور شدن از گیاه درمانی و رویکرد به داروهای شیمیایی در عرصه علم پزشکی است؛ لذا بیماری‌های یاتروژنیک، یا پزشک‌زاد و بیماری‌هایی که محصول پزشکی مدرن است، به مثابه خطر جدی برای سلامت مردم جهان مطرح است. بررسی ابعاد این مسئله را بی‌می‌گیریم؛ در پایگاه اطلاعاتی مدلاین آمریکا، ۷ هزار گزارش و پژوهش نگهداری می‌شود که بیان‌گر تعداد قابل توجهی از بیماری‌های جدید ناشی از تأثیرات نامطلوب داروهاست. هزینه اقتصادی درمان این بیماری‌ها، تنها در سال ۱۳۷۴/۱۹۹۵ در آمریکا، بالغ بر ۷۶ میلیارد دلار شد که این رقم، دو برابر هزینه درمان دیابت و یک برابر هزینه مصرف شده در درمان بیماری‌های قلب و عروق است. آمارها نشان می‌دهد که ۲۶ درصد بیمارانی که در بیمارستان‌ها پذیرش می‌شوند، از بیماری‌های ناشی از پزشک‌زاد رنج می‌برند. حتی ۲۵ درصد آن‌ها، با عوارض مرگ‌بار مواجه‌اند. نیمی از بیماری‌های پزشک‌زاد، محصول استفاده از داروهای جدیدند که پزشک توصیه می‌کند. تنها بیش از نیمی از این بیماری‌ها قابل پیشگیری و درمان است و مابقی قربانی سودجویی سرمایه‌داری می‌شوند که برای کسب سود، نابود شدن انسان‌ها را تنها نظاره می‌کند.

خطرات دستکاری ژنتیکی: اکتشافات علمی و اختراعات تکنولوژی، به حدی از پیشرفت رسیده‌اند که می‌توانند در ژن‌ها و هسته‌های سلولی موجودات، تغییراتی ایجاد کنند و منجر به پیدایش موجودات گیاهی و جانوری جدید شوند؛ اما آیا این دستکاری و خلق موجودات جدید که نخست دستاورد تمدن سرمایه‌داری غرب است، برای آینده بشریت و سلامت محیط زیست بی‌خطر است؟ مطالب زیر، در پی ارائه پاسخ مختصر به این سؤال است:

ذرت اصلاح شده‌ای که حاوی نوعی ژن سمی به نام بی‌تی (BT) است، سبب نابودی ۴۴ درصد کرم پروانه‌ای شد که از برگ‌های این نوع ذرت تغذیه می‌نمود. این در حالی است که همه کرم پروانه‌هایی که از ذرت‌های طبیعی، استفاده کرده‌اند، زنده ماندند. نتایج این

رویداد، زمانی تکان دهنده تر است که از این حقیقت آگاهی یابیم که امروزه، حدود ۲۵ درصد ذرت تولیدی آمریکا، حاوی ژن پیوندی بی تی (BT) است و ایالت‌های شمالی آمریکا، مرکز اصلی تولید این ذرت به شمار می‌روند و این دقیقاً همان منطقه‌ای است که همه ساله، نیمی از این نوع پروانه‌ها در آنجا متولد می‌شوند. واقعیت آن است که حیوانات علف‌خوار، پرندگان دانه‌خوار و حشرات موجود در خاک، در معرض خطر گسترده داروهای اصلاح شده ژنتیکی، واکسن‌ها، آنزیم‌های صنعتی، مواد و فراورده‌های پلاستیکی و صدها ماده تکنولوژیکی جدید قرار گرفته‌اند که عواقب و پیامدهای آن، واقعاً بی حد و حصر است. از این رو، برخی بوم‌شناسان، نسبت به خطر آنچه آن را رهایی زن‌ها می‌خوانند، هشدار می‌دهند و این خطر را، چیزی جز انتقال ژن‌های پیوندی از محصولات گیاهی به خویشاوندان علفی آن‌ها، از طریق گرده‌افشانی نمی‌دانند. مطالعات نشان داده است که ژن‌های پیوندی که هدف آن مقاومت در برابر علف‌کش‌ها، آفت‌ها و ویروس‌هاست، قادرند از طریق گرده‌افشانی، خود را به ساختار ژنتیکی خویشاوندان گیاهی‌شان وارد سازند.^{۲۸} بدین ترتیب، ماجرا به خلق علف‌های مقاوم در برابر ویروس‌ها، آفت‌ها و علف‌کش‌ها می‌انجامد.

علاوه بر مخاطراتی از این دست، صنعت بیمه نیز نشان داده که اگر چه به جبران خسارات ناشی از غفلت و یا آسیب‌های کوتاه مدتی که نتیجه عرضه محصولات اصلاح شده ژنتیکی به محیط زیست است، مبادرت می‌ورزد، اما در برابر خسارات فاجعه‌آمیز و بلندمدت زیست‌محیطی این محصولات، مسئولیتی برعهده نمی‌گیرد. گذشته از این موارد، عرضه موجودات جدید اصلاح شده ژنتیکی، با زبان‌های جدی برای سلامت بشر همراه است. در واقع، این‌گونه محصولات جدید در برگیرنده ژن‌هایی از موجوداتی هستند که به هیچ‌وجه در طول تاریخ به عنوان منبع غذایی مورد استفاده بشر قرار نمی‌گرفتند. از آنجا که هم اینک، ۲ درصد بزرگ‌سالان و ۸ درصد کودکان در برابر غذاهای مرسوم، معمول و متعارف، از خود حساسیت نشان می‌دهند، بایستی همه غذاهای دستکاری شده ژنتیکی، به درستی برجسب گذاری شوند تا بدین شکل، مصرف‌کنندگان از هر گونه مخاطره نسبت به سلامت خود اجتناب ورزند.^{۲۹} این پیش‌بینی‌ها و توصیه‌ها برای شهروندان غربی است و درباره مردم جهان سوم، هیچ‌گونه پیش‌بینی برای نجات آنان از خطرات مورد اشاره وجود ندارد و چه بسا جهان سومی‌ها به عنوان موش آزمایشگاهی برای تست نتایج و پیامدهای مصرف محصولات ژنتیکی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

پدیده نازپروردگی: در فضای تمدنی و فرهنگی غرب، برخی کودکان، رفته رفته به انسان‌های نازپرورده و از خود راضی، تبدیل می‌شوند و این پدیده از طریق فیلم‌ها و دیگر محصولات فرهنگی از مغرب زمین به مشرق سرایت کرده و با سرعت در حال گسترش است. علت این نازپروردگی چیست؟ خطرات آن کدام است و سرانجام، این پدیده، چه راه حل‌هایی دارد؟ اینک پاسخ به این سه سؤال را پی می‌گیریم:

این روزها و بیش‌تر در غرب، دیدن صحنه‌های از قبیل بستن بند کفش پسر و یا دختر ده، دوازده ساله، توسط مادر یا پدر، پدیده نادری نیست. در حقیقت، والدین به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویا، کنیز و غلام فرزندان خود هستند. برخی والدین هیچ کاری ندارند، جز اینکه تمام حواس خود را متوجه فرزندان عزیزشان بکنند. آن‌ها هیچ خواسته مشخصی از کودکان خود ندارند و صرفاً، به تمجید از آن‌ها می‌پردازند، و فرزندان خود را انسان‌های منحصر به فرد تلقی می‌کنند. آنچه والدین را به این کار ترغیب می‌کند، شیرینی ذاتی بچه‌هاست؛ اما خیلی زود، والدین به این امر پی می‌برند که فرزندان‌شان به انسان‌هایی بی‌دست و پا تبدیل شده‌اند.

بدیهی است که نازپروردگی کودکان و نوجوانان، دلایل زیادی دارد.^{۳۰} از جمله: ۱. هر چند برخی والدین در زمینه تعلیم و تربیت کودکان خود فعال‌اند، ولی تمدن صنعتی و ماشینی غربی، چنان آنان را گرفتار نان و درآمد ساخته است که فرصت نمی‌یابند یا علاقه‌ای ندارند اطلاعات لازم را در این زمینه از منابع گوناگون جمع‌آوری کرده، با دیگران، به تبادل اطلاعات و تجربیات بپردازند. ۲. اکنون دیگر کودکان، کالاهای طلایی به شمار می‌آیند؛ در حالی که در گذشته خانواده‌ها معمولاً فرزندان متعددی داشتند، به طوری که حتی در برخی موارد، کودکان در مقابل والدین متعهد می‌شدند. امروز، فرهنگ غربی توصیه می‌کند که خانواده‌ها یک بچه بیش‌تر نداشته باشند. در چنین شرایطی، همه چیز، حول محور فرزند عزیز دور می‌زند. ۳. یکی دیگر از تمایلاتی که این روزها در خانواده‌های متمول غربی و به تأثیر از آن، در قشرهای بالای اجتماعی جوامع شرقی، رو به فزونی دارد، صاحب فرزند شدن در سن بالاست. در این شرایط، کودکان بیش‌تر مورد توجه قرار می‌گیرند؛ زیرا در این میان، تمام رؤیاهای پدر و مادر، تنها همین کودکان خواهند بود. ۴. در خانواده‌هایی که پدر و مادر، روابط پر تشنجی دارند، به زحمت می‌توان با پدیده نازپروردگی کودکان مقابله کرد. و علاوه، چنانچه پدر و مادری از هم جدا شوند، برای فراموش کردن گذشته پر رنج خود،

توجه بیش تری به کودکان مبذول می‌دارند. ۵. دو عامل مصرف‌گرایی و تروریسم بازار، بیش از هر چیز دیگری، والدین و کودکان را تحت فشار قرار داده است. بنابراین، کودکان و نوجوانان می‌بینند، اگر تلفن همراه نداشته باشند، یا لباس‌های آنان برازنده نباشد، ممکن است از سوی همسالان خود طرد شوند؛ لذا به والدین خود برای تهیه این امکانات فشار می‌آورند.

به دلایل فوق، روز به روز بر میل و گرایش کودکان و نوجوانان آلمانی به مصرف هر چه بیش‌تر افزوده می‌شود، به طوری که در سال ۱۳۷۹/۲۰۰۰، پول توجیبی بچه‌های ۶ تا ۱۴ ساله آلمانی، بالغ بر ۵/۲ میلیارد مارک بوده است، در حالی که این رقم در سال ۱۳۷۶/۱۹۹۷، تنها ۳/۹ میلیارد مارک بود. از این رو، از حدود ۳/۷ میلیون نوجوان ۱۴ تا ۱۷ ساله آلمانی، ۶۲ درصد دارای یک دستگاه تلویزیون شخصی، بیش از نیمی از آنها، های‌فای، و بیش از یک سوم آن‌ها، ضبط و پخش ویدئویی دارند و نیز یک پنجم نوجوانان ۱۰ تا ۱۳ ساله، دارای رایانه شخصی‌اند^{۳۱} و اگر در نوجوانان و جوانان شرقی هم میل به موبایل، رایانه شخصی رو به افزایش است، بی‌شک یک عامل آن، تأثیرپذیری از وضع مشابه در غرب است.^{۳۲}

پدیده نازپروردگی آثار منفی بسیاری به دنبال می‌آورد، از جمله: الف. کودکان و نوجوانانی که از تمام مواهب زندگی برخوردار بوده‌اند، از نظر روانی، شخصیت تکامل یافته‌ای ندارند و قادر به غلبه بر مشکلات، در آینده نخواهد بود، در این شرایط، کودکان و نوجوانان، به دنبال داشتن امکانات خاص برای حفظ ظاهر خود و سرپوشی بر ناتوانی خود در جامعه هستند، زیرا، آن‌ها به درستی دریافته‌اند، جامعه امروزی، جامعه‌ای نیست که در آن مهارت‌ها و لیاقت‌های افراد در درجه اول اهمیت باشد، بلکه آنچه بسیار مهم است، ظاهر افراد است. ب. امروز، بسیاری از کودکان و نوجوانان نازپرورده مایلند که در آینده، صاحب آژانس مد یا مجری تلویزیون باشند. هم چنین، بسیاری از دختران جوان، دوست دارند، روزی به عنوان مدل در صحنه تلویزیون حاضر شوند. این مشاغل، چندان نیازمند توانایی ذهنی و کار فکری نیست، در عوض، از طریق پرداختن به این مشاغل، می‌توان پول قابل توجهی به دست آورد. این رویه، دنباله نازپروردگی است. زیرا، اگر می‌توان از طریق شرکت در یک برنامه تلویزیونی در کوتاه‌ترین زمان ممکن به محبوبیت رسید، پس چرا باید خود را به زحمت انداخت. ج. کودکان و نوجوانان نازپرورده، حتی در سنین بالاتر، همواره ناراضی

هستند. اگر آن‌ها با مشکلاتی مواجه شوند که روند دسترسی آنان به امکانات نازپروردگی را کند یا غیر ممکن کند، بر میزان نارضایتی آنان می‌افزاید. در این راستا، آن‌ها از روبرو شدن با مشکلات هراس دارند، و زمانی که با مشکلات مواجه می‌شوند، خود را به کمک والدین، بسیار نیازمند می‌بینند. آنان در دوره نازپروردگی با جهان واقعی مواجه نشده، و هم‌اینک از مواجهه شدن با آن هراسان‌اند. د. حمایت بیش از حد کودکان و نوجوانان، در نهایت ممکن است، موجب گوشه‌گیری آن‌ها شده یا اعتماد به نفس را از آن‌ها سلب کند. به علاوه، در وضعیت ترسیم شده، عصبانیت و پرخاش‌گری، از جمله واکنش احتمالی کودکان و نوجوانان به شمار می‌رود. بی‌سبب که رفته رفته بر شمار بزهکاران جوان و نوجوان هم در غرب و هم در شرق افزوده می‌شود.

قاچاق زنان و کودکان: از معضلات جدی دنیای مدرن، قاچاق و تجارت زنان و کودکان برای مقاصد جنسی است. مسیر این تجارت شیطانی، از شرق به غرب است. این نکته نشان می‌دهد که غرب فرهنگ سکس را پدید آورد تا از آن برای لذایذ پست انسانی خود سود برد. در این میان، فساد دولتمردان و به تبع آن، سکوت آن‌ها، و نیز سکوت جامعه در قبال این پدیده زشت، دست تبهکاران را برای این تجارت کثیف، ولی مدرن باز گذاشته است. خطر اندک و سود سرشار تجارت سکس، موجب شده که این تجارت، سخت مورد توجه باندهای تبهکار قرار گیرد. آمار نشان می‌دهد که هر ساله، ۴ میلیون زن و کودک، مورد تجارت سکس واقع می‌شوند که از این راه، ۵۴ میلیارد دلار، عاید صاحبان این تجارت می‌شود.

سالانه ۵۰۰ هزار زن به کشورهای اروپای غربی قاچاق می‌شوند که بالغ بر ۶۰ درصد آن‌ها، توسط باندهای روسی و اوکراینی صورت می‌گیرد. ۶۰ درصد زنان روسپی لندن، از دیگر کشورها، و اغلب از اوکراین به انگلیس قاچاق شده‌اند. در آمستردام، ۸۰ درصد روسپی‌ها را زنان و دختران خارجی تشکیل می‌دهند که تنها ۱۰ درصد آنان، دارای مدارک قانونی اقامت‌اند و بقیه به صورت قاچاق به این شهر وارد شده و به روسپی‌گری مشغولند. هم‌اینک، ۳۰ هزار دختر و زن تایلندی به روسپی‌گری در ژاپن اشتغال دارند که تنها ۸ هزار نفر دارای مدارک قانونی اقامت هستند. همه روسپی‌ها، تا زمانی که توان فعالیت در این تجارت را داشته باشند، در این کشور باقی می‌مانند و در غیر این صورت، به کشورشان بازگردانده می‌شوند، تا به علت ابتلای به ایدز، مراحل پایانی حیاتشان را در کشور خود سپری نمایند. روسپیان ژاپن حتی از بازگرداندن درآمد به کشورشان عاجز می‌مانند؛ زیرا این درآمد، در بازار جواهرات ژاپن یا در قمارخانه‌ها خرج می‌شود.

چرا این حجم وسیع قاچاق برای مقاصد جنسی وجود دارد؟ یکی از پاسخ‌هایی که به این سؤال داده می‌شود، این است که مثلاً در فرهنگ آمریکا، نیاز مردانی که خواستار رضای جنسی خود هستند، یک نیاز طبیعی به شمار می‌رود و از این رو، در نوادای آمریکا، روسپی‌گری یک فعالیت قانونی است؛ اما فعالیت قانونی روسپی‌گری در نوادا، از حجم تجاوزات جنسی به عنف، ۴ برابر دیگر نقاط آمریکاست که در آن، روسپی‌گری، عملی غیرقانونی شناخته شده است. آثار تجارت سکس به موارد فوق محدود نمی‌شود؛ بلکه نتایج دیگری هم دارد، از جمله:

۱. ۸۶ درصد روسپیان آمریکایی و ۵۳ درصد روسپیان سراسر جهان، توسط واسطه‌ها، قاچاق‌چیان و دلان سکس، مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گیرند. ۲. بیماری‌های روحی و روانی روسپیان، ناشی از دوری از کشور و بدرفتاری دلان جنسی در آمریکا، ۸۸ درصد و در دیگر نقاط جهان، ۴۷ درصد گزارش شده است. ۳. در آمریکا، ۹۰ درصد و در دیگر کشورها، ۴۰ درصد روسپیان، جدای از عرضه به مشتریان سکس، توسط خود دلان و قاچاق‌چیان سکس، مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. ۳۴

کودکان تلویزیونی: از دیگر آثار زیانبار تمدن غربی، پدید آمدن کودکانی است که بیش‌ترین وقت مفید زندگی خود را پای تلویزیون می‌گذارند. از این رو، دغدغه اصلی جان تیلور گاتو (John Taylor Gatto) برنده پنج دوره جایزه بهترین معلم سال نیویورک، دنیای بدون تلویزیون است. او برای نجات این دانش‌آموزان، روش‌های مختلفی را تجربه کرده که اغلب آن‌ها توأم با موفقیت بوده است. وی در مقاله کوتاه خود تحت عنوان: «مبادله زندگی حقیقی با زندگی مجازی» یکی از این روش‌ها را که با الهام از یک شیوه مذهبی ابداع کرده است. ۳۵

خطرات انسانی کامپیوتر: پستمن یک منتقد رایانه‌ای است که عقیده دارد بیش‌تر متخصصان درباره مزایای تکنولوژی سخن می‌گویند، در حالی که این تکنولوژی جدید غربی، بیش از آنکه خلق کند، نابود می‌کند؛ مثلاً: ۱. اختراع ماشینی چون رایانه، ایده فردگرایی، علم‌اندوزی و دولت‌مندی را گسترش داد و در عوض، به یکپارچگی اجتماعی، شعور مذهبی و وطن‌پرستانه لطمه زد. ۲. گسترش کامپیوتر، باعث ازدیاد توان بخش عظیمی از سازمان‌ها برای نفوذ به خانه‌های مردم شده است. لذا این مسئله مطرح است که آیا تکنولوژی کامپیوتر، برای توده بشر مفید بوده است؟ پاسخ کوتاه به این پرسش، «نه» خواهد بود؛ ولی به این مسئله می‌توان پاسخ بلندتری داد؛ مثلاً به این صورت:

الف. امور خصوصی مردم، بیش از هر زمان دیگری در دسترس سازمان‌هاست و به وسیله کامپیوتر، مردم راحت‌تر ردیابی و کنترل می‌شوند.

ب. به دلیل تعلیماتی که بر اساس داده‌های کامپیوتری اتخاذ می‌شود، وضعیت زندگی مردم، به طرز روز افزونی دچار پیچیدگی و آشفتگی شده است.

ج. در مدارس به جای آموزش مطالب سودمند و قابل استفاده، به دانش‌آموزان می‌آموزند که بر اساس سیستم‌های کامپیوتری عمل کنند.

د. با کامپیوتر می‌توان رأی داد، خرید کرد و غیره. این به مفهوم آن است که زندگی اجتماعی برای کاربران کامپیوتر، غیر ضروری شده است.

ه. انسان در باب گزینش و انتخاب انبوه اطلاعاتی که کامپیوتر در اختیار می‌گذارد، سر درگم و بهت زده است.^{۳۶}

و. انبوه اطلاعاتی که کامپیوتر در اختیار کاربران قرار می‌دهد، اغلب کمکی به حل معضلات نمی‌کند. به بیان دیگر، انبوه اطلاعات ناشی از کامپیوتر مشکلات بشر را کاهش نداده است. کامپیوتر نتوانسته، به هیچ‌کدام از این دغدغه‌های بنیادی زندگی بشر پاسخ دهد. در حقیقت، آنچه بشر را رنجور می‌سازد و یا زمینه بیش‌ترین دردها و مصیبت‌ها را فراهم می‌کند، ارتباطی با چگونگی مرتب کردن اطلاعات به وسیله کامپیوتر ندارد. واقعاً کامپیوتر به ما نمی‌گوید:

- چارچوب اخلاقی نظام‌بخش و سعادت‌آور کدام است؟

- چه سؤالاتی ارزش پرسیدن دارند؟

- غایت وجود بشر چیست؟

- چرا مردم با یکدیگر می‌جنگند و... .

پستمن در پایان می‌گوید: سخن من همانی است که هنری دیوید تورو گفته است که تمام اختراعات ما، جز توسعه ابزارهایی در خدمت اهداف غیر مترقی، نیست. ما برای پرهیز از خطرات انسانی توسعه ابزارهای تکنولوژیکی، باید به سخن گوتته عمل کنیم که گفت: هر کس می‌بایست، هر روز سعی کند، اندکی آواز بشنود، یک شعر زیبا بخواند، یک منظره دلنشین ببیند و... و اندکی با کلمات معقول سخن بگوید. سقراط بر این‌گونه زیستن تأکید داشته است که گفت: زندگی تجربه نشده، ارزش زیستن ندارد؛ اما در تجربه کردن زندگی، باید به این حرف یوگو توجه داشت که ما با دشمن مواجه شده‌ایم، و آن دشمن، خود ما

هستیم. سرانجام در این روند، باید بر اساس این سخن میکائیل پیامبر عمل کرد که فرمود:
آن چیزی که خداوند از شما انتظار دارد، این است که منصفانه عمل کنید.^{۳۷}

سناریوی غرب برای آینده

غرب به بهانه فرار از ظلمت قرون وسطایی، مبانی جدیدی (اومانیزم، لیبرالیسم و سکولاریسم) را پی‌ریخت؛ ولی تنها در برخی زمینه‌های مادی به پیشرفت‌هایی رسید و در عوض، خود را از خدا دور کرد. اما سرمایه‌داران از این وضع خشنودند و البته همیشه خشنود بوده‌اند. در واقع سرمایه‌داری غرب، که بر پایه مبانی تفکر جدید پدید آمد و رشد کرد، توانست هر روز بیش‌تر از گذشته، انبار خود را پر از ثروت و پول نماید. در این راه، اندیشه بسیاری از اندیشمندان را به خدمت گرفت و به نظر می‌رسد این راه به انتها نرسیده، بلکه امروزه با طرحی جدید به چپاول جهان نشسته است، و باز اندیشمندان را به خدمت گرفته و همچون گذشته فقط به ثروت می‌اندیشد و برایش مهم نیست که بر سر جهان چه می‌آید. طرح جدیدی که با کمک اندیشمندان برای چپاول و غارت جهان به ویژه جهان سوم برگزیده، «جهانی‌سازی» است.

تحلیل مشهور از پدیدهٔ جهانی‌سازی به فرانسیس فوکویاما در سال ۱۹۸۹ / ۱۳۶۸ و به تلاش مبسوط‌تر وی به سال ۱۹۹۲ / ۱۳۷۱ در اثر معروف پایان تاریخ و آخرین انسان بر می‌گردد. او می‌گوید: دموکراسی لیبرال، شکل نهایی حکومت بشری است و برای ارزیابی پدیده‌های پیرامونی فقط باید بر اساس ارزش‌های دموکراسی لیبرال قضاوت کرد. نظریه پایان تاریخ، یعنی به کارگیری همهٔ توان لیبرال دموکراسی برای تحول جهان به نفع غرب. در این نظریه، دعوا بر سر این نیست که کالاها و ارزش‌های غربی بهتر است یا نه؛ بلکه فوکویاما در پی آن است که چگونه می‌توان نهادها و ارزش‌های غربی را به گونه مطلوب به جهان غیر غرب تعمیم داد و تثبیت کرد. پس نظریه فوکویاما، نظریه مشروعیت بخشی به الگوها، اندیشه‌ها، برداشت‌ها، کردارها و ساختارهای غربی در سراسر جهان است. بر پایه این نظریه، تولید کالای مطلوب، تنها از ارزش‌ها و نهادهای غربی ساخته است.^{۳۸}

نظریه پایان تاریخ، درصدد به پیروزی رساندن نهایی طرز تفکر، اندیشه و پیش‌تر غربی بر جهان است. فوکویاما معتقد است این پیروزی با توجه به پیروی بیش‌تر کشورهای جهان از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه توسعه اقتصادی و مردم‌سالاری ثبات سیاسی پایدار، قطعی به

نظر می‌رسد. او می‌گوید: فرهنگ غربی است که اکنون ارزش‌های حاکم بر کشورهای دیگر را شکل، جهت و عینیت داده است، و این ارزش‌ها، به ایده مورد قبول توده‌ها و نخبه‌های جهان سوم تبدیل شده است. پایان تاریخ، بیش از آنکه برتری‌های کمی و کیفی کالاهای مادی و غیر مادی غرب را مطرح کند، برتری ذهنی آن را مطرح نموده و در این بین، تنها کشورهای اندکی در جهان، چون ایران، با پشتوانه‌ای پربار از اندیشه اسلامی، در مقابل اندیشه‌های سلطه‌گرایانه غرب ایستاده است.

نسبت مستقیم بین غرب، به ویژه آمریکا با جهانی‌سازی را حتی در تقسیم‌بندی مراحل جهانی‌سازی نیل سلیمان می‌توان مشاهده کرد. او جهانی‌سازی را به چند مرحله تقسیم می‌کند: مرحله اول جهانی‌سازی در دوران اسلامی و پس از سده سوم هجری (نهم میلادی) روی داد^{۳۹}، در حالی که با جهانی‌سازی جدید تفاوت‌هایی داشت؛ از جمله: جهانی‌سازی اسلامی در پی اسلامی کردن جهان از طریق قوه قاهره نبود. دومین مرحله، به دوره بعد از نوزایی یا رنسانس اروپایی و انقلاب صنعتی و اقتصادی آن سامان برمی‌گردد که به پیدایش سرمایه‌داری غرب انجامید. به تدریج، جهت‌گیری سرمایه‌داری غرب به سوی خارج از محدوده غرب، و در جست و جوی بازارها و مواد اولیه بود. مرحله سوم، به معنای توسعه صنایع الکترونیک و گسترش وسایل ارتباط جمعی در غرب است. از این رو، وی به صراحت ابراز می‌دارد که جهانی‌سازی، بی‌گمان یک پدیده غربی برای تسلط بر جهان امروز و آینده است.^{۴۰}

فریدمن در کتاب *Thelexus and the olivetree*، پنج تهدید عمده جهانی‌سازی را به این شرح بر می‌شمارد: اول. ممکن است جهانی‌سازی برای خیلی از مردم سخت و طاقت فرسا باشد. دوم. ممکن است پدیده جهانی‌سازی را آن قدر پیچیده نمایند که تنها عده معدودی قادر به هم ریختن آن باشند. سوم. ممکن است پیچیدگی جهانی‌سازی، زندگی اشخاص را با مشکل مواجه سازد. چهارم. ممکن است پدیده مذکور برای خیلی از مردم نامطلوب تلقی شود. پنجم. جهانی‌سازی این قابلیت را دارد که صفت انسانیت را در وجود انسان‌ها محو کند.

به دلایل فوق، فریدمن جهانی‌سازی را نوعی نگرش والت دیزنی به جهان می‌داند که از غرب سرچشمه گرفته و هدایت می‌شود.^{۴۱} آلن تورن - جامعه‌شناس فرانسوی - بیش از فریدمن بر نسبت بین غرب و آمریکا با جهانی‌سازی تأکید دارد. به اعتقاد وی کسانی که در

بی جهانی کردن مناسبات اجتماعی هستند، خطر چندانی ندارند. آنچه بسیار خطرناک است، نوع تفکر سلطه جویانه‌ای است که بوش و افراد هوادار وی درباره جهانی‌سازی دارند.^{۴۲}

ارتباط بین جهانی‌سازی و غرب را می‌توان از سخنان متفکران غربی درباره جهانی‌سازی دریافت. به عنوان مثال، امانوئل ریختر بر آن است که اکنون شاهد حرکت جهان‌شمول ارزش‌ها و نهادهای غربی در تمام جهان و تحت لوای جهانی‌سازی هستیم که در واقع، از طریق آن، زمینه سلطه کامل کشورهای غربی بر جهان فراهم می‌آید. مانوئل کاستلز با اشاره به عصر اطلاعات، جهان‌گرایی را ظهور شبکه‌ای می‌داند که در آن ادامه حرکت سرمایه‌داری، پهنه اقتصاد، جامعه و فرهنگ را دربرمی‌گیرد. دیوید هلد، با وجود داشتن نگاه آسیب‌شناسانه به جهانی‌سازی، این پدیده را حرکت به سوی نوعی دموکراسی جهان‌شهر ارزیابی می‌کند. پل سوئیزی - اقتصاددان غربی - این پدیده را تداوم حرکت سرمایه‌داری می‌داند که از زمانی پیش‌تر آغاز شده است. ژاک دلور - رییس کمیسیون اروپا در ۱۹۹۴ - ۱۹۸۵ - می‌گوید: درگیری‌های آینده بشر، به وسیله عوامل فرهنگی شعله‌ور خواهند شد نه عوامل اقتصادی. پس غرب نیاز دارد که نسبت به باورهای مذهبی و فلسفی دیگر تمدن‌ها و شیوه نگرش دیگر ملت‌ها، شناخت عمیق‌تری پیدا کند.^{۴۳}

مارکس و دورکیم که به نوعی به جهانی‌سازی توجه داشته‌اند، خاستگاه آن را به غرب و به تکامل تمدن آن نسبت داده‌اند. به آن گونه که اولی، وحدت کارگران و ابزار تولید در سطح جهان سرمایه‌داری را مبنای رهایی می‌دانست، و دومی، انسان صنعتی را زیر پایه وحدت جهانی می‌دید. گیدنز و رابرتسون هم از چهره‌های برجسته در زمینه جهانی‌سازی‌اند. گیدنز جهانی‌سازی را نظام جهان‌گیر کشوری می‌نامد که بعد سیاسی و اقتصادی آن به ترتیب بر نظام جهانی و سرمایه‌داری غرب استوار است. رابرتسون، روند تحول و تکامل جهانی‌سازی را در پنج مرحله زیر توصیف می‌کند که همگی ریشه در حیات اجتماعی غرب دارد:

مرحله اول (دوره جنینی): این مرحله در اروپا اتفاق افتاد و آغاز آن، نیمه دوم قرن پانزده و پایانش، اوایل قرن هجده است. در این مرحله، سه حادثه مهم روی داد: ۱. کشور - دولت‌های متعددی در اروپا پدید آمد؛ ۲. نظام‌های سنتی، اعتبار سیاسی اجتماعی خود را از دست دادند؛ ۳. اندیشه‌های نوین و جدید در مورد بشریت پا گرفت.

مرحله دوم (دوره آغاز): این مرحله، همانند مرحله اول در اروپا روی داد، و تا دهه هفتاد قرن هیجده ادامه یافت. مشخصه‌های این مرحله عبارت‌اند از: اصالت بخشیدن به انسان

(انسان‌مداری) به اوج کمال رسید، مفهوم شهروندی و حقوق در آن مرحله طلوع کرد، هماهنگی دولت با خواسته‌های مردم، به تنها ملاک مشروعیت دولت تبدیل شد، سازمان‌های رسمی بین‌المللی تشکیل و گسترش یافت و قراردادهای فرامرزی و ارتباطات بین‌المللی توسعه پیدا کرد.

مرحله سوم (دوره خیزش): در این مرحله که با وقوع انقلاب‌های پی در پی صنعتی همراه بود، در کنار توسعه چشم‌گیر جامعه ملی در عرصه‌های داخلی و خارجی، مفاهیمی چون جهانی و جهان‌گیر وارد ادبیات سیاسی شد. عمده‌ترین تحولات این دوره عبارت بود از: شناسایی جوامع غیر اروپایی از سوی غرب به عنوان واحدهای مستقل سیاسی؛ پذیرش کشورهای غیر اروپایی در الگوی جامعه بین‌المللی؛ افزایش فزاینده ارتباطات در جهان و گسترش حوزه تأثیر آن؛ شکل‌گیری رقابت‌های بین‌المللی با انگیزه‌های مختلف در ابعاد اجتماعی؛ وقوع اولین جنگ بزرگ جهانی (جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ)؛ شکل‌گیری جامعه ملل به عنوان اولین سازمان بین‌المللی فراگیر.

مرحله چهارم (دوره تعارض): مرحله چهارم تا ۱۹۶۵ / ۱۳۴۴ یعنی تا اوج جنگ سرد بین دو بلوک شرق و غرب به طول انجامید. در این دوره اولاً، تکنولوژی به صورت سرسام‌آوری توسعه یافت؛ ثانیاً، سلاح‌های بنیان برافکن هسته‌ای، تولید شد و به کار رفت؛ ثالثاً، جنگ جهانی دوم، مهم‌ترین نزاع این دوره بر سر معیارهای جهانی شدن بود؛ رابعاً، تلاش برای حل بحران‌های ناشی از تسلیحات هسته‌ای آغاز شد؛ خامساً، سازمان ملل متحد با گستره وسیع‌تر، جایگزین جامعه ملل گردید؛ سادساً، بلوک‌بندی جدید چون جنبش عدم تعهد شکل گرفت.

مرحله پنجم (آغاز پدیده جهانی‌سازی): مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره را که تا آغاز دهه ۱۹۹۰ / ۱۳۷۰ به طول انجامید، می‌توان به این گونه برشمرد: ۱. پیدایش جنبش‌های متعدد جهانی چون فمینیسم؛ ۲. استقرار با گستره جهانی رسانه‌های گروهی؛ ۳. اشاعه و گسترش سلاح‌های مخرب هسته‌ای و شیمیایی؛ ۴. رشد آگاهی ملل ضعیف و جهان سومی و آغاز عصر استعمار زدایی؛ ۵. افزایش کمی و کیفی سازمان‌های جهانی در ابعاد مختلف اجتماعی؛ ۶. گسترش مفاهیمی چون دموکراسی، لیبرال و تکثرگرایی قومی؛ ۷. اهمیت یافتن حقوق شهروندی و مدنیت و آغاز زرمه‌های جهانی‌سازی؛ ۸. سقوط کمونیسم و در نهایت فروپاشی نظام دو قطبی.

مرحله ششم (جهانی‌سازی): این مرحله را به دو مرحله کوچک‌تر تقسیم کرده‌اند:
الف. از ابتدای دهه ۱۹۹۰ / ۱۳۷۰ تا ورود به دروازه هزاره سوم؛ ب. از حوادث غیر قابل پیش‌بینی ۲۰۰۱ / ۱۳۸۰ آمریکا (عملیات تروریستی سپتامبر). در مرحله ششم، جهان به صورت غیرقابل‌تهدی، شاهد تغییرات اساسی در عرصه‌های مختلف از سوی غرب است. ۴۴
نتیجه اینکه:

اولاً: جهانی‌سازی، دنباله سناریوی غرب برای تسخیر کامل جوامع غیرغربی است، که از رنسانس آغاز شده و تاکنون ادامه یافته است.

ثانیاً: غرب می‌خواهد برای غلبه بر جهان، از لیبرال دموکراسی مدد بگیرد، در حالی که لیبرال دموکراسی ناکارآمدی خود را حتی در غرب به نمایش گذاشته است.

ثالثاً: با تحمیل لیبرال دموکراسی، مبانی و مصداق‌های منفی آن بر همه جهان حاکم می‌شود. لذا باید به مقابله با آن پرداخت. در این صورت، راهبردها و راه‌کارهای مقابله با آن چیست؟

راهبردهای برخورد با جهانی‌سازی

تعداد راهبردهای مقابله با جهانی‌سازی، به گرایش‌ها و سلیقه‌ها و مرام‌های مختلف برمی‌گردد. به علاوه، تعداد راهبردها نشان‌دهنده تنوع تاکتیک‌ها در منازعه با جهانی شدن است. از میان فراوانی راهبردها، استراتژی‌های زیر در این مواجهه، گویاتر به نظر می‌رسد:

الف. استراتژی تعارض: اتخاذ استراتژی تعارض و یا برخورد واگرایانه با پدیده جهانی‌سازی از سوی کسانی دنبال می‌شوند که آن پدیده را کاملاً با استعمار و چپاول جهان از سوی سرمایه‌داری غرب همگون و یکسان می‌بینند. در این تلقی، جهانی‌سازی در عرصه اقتصاد داخلی به سوی نوعی همسان‌سازی تصنعی و اجباری به پیش می‌رود، و در عوض، در زمینه سیاسی، فرهنگی و... گسست و شکاف اجتماعی و یا در واقع، فراوانی جنبش‌های قومی و ملی اتفاق می‌افتد. در رویکرد واگرایانه، جهانی‌سازی مترادف با امپریالیسم و آن قرائت دیگر از استعمار است. از این رو، ارتباط بیش‌تر با آن، به زیان بیش‌تر و دوری بیش‌تر از آن به موفقیت بیش‌تر در عرصه‌های مختلف می‌انجامد. به همین جهت، برگزیدن رهیافت تعارض یا تقابل با جهانی‌سازی را برای ادامه حیات و پرهیز از ممت، ضروری و حیاتی است. استراتژی تعارض، با اذعان به تشدید نابرابری جهانی در فرآیند جهانی‌سازی، به کشورهای جهان سوم چون ایران، توصیه می‌کند برای حفظ موجودیت و پاسداری از

ارزش‌های ملی و دینی از ورود و اشاعه افکار لیبرال دموکراسی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، با قوت جلوگیری کنند. به هر روی، این راهبرد، به نفی مطلق باورها و الزامات جهانی و جهانی‌سازی می‌پردازد. ونیز دین و جوامع را از سهم‌شدن در جهانی‌سازی بازمی‌دارد؛ در حالی که نه یکسان‌سازی اقتصادی با جهانی‌سازی (استراتژی تقارب) و نه جنبش‌سازی سیاسی علیه جهانی‌سازی (استراتژی تعارض) به سود کشورهای اسلامی و جهان‌سومی نیست؛ زیرا اولی به اقتصاد پویا منجر نمی‌شود و دومی، نیرو و امکانات کشورها را در برقراری ثبات امنیتی، اقتصادی، سیاسی و... به هز می‌برد.^{۴۵}

ب. رویکرد ایده‌آلیستی: ایده‌آل‌ها و آرمان‌ها، پدیده‌های پیرامونی را به نقد می‌کشند و درستی و نادرستی و نحوه برخورد با آن‌ها را بر پایه اعتقادات ملی و مذهبی تعیین می‌کنند. این قضاوت‌ها، اگر بر پایه دین انجام گیرد، از استحکام برخوردار است و اگر بر اساس ارزش‌های غیردینی تحقق یابد، گاه ممکن است غلط و نادرست باشد؛ اما اغلب، چه آرمان‌های دینی و چه آرمان‌های ملی، پدیده‌ها و حادثه‌های اطراف خود را نامطلوب می‌بینند. از این رو، همواره می‌کوشند این پدیده‌ها را به رنگ و لباس آرمانی خویش درآورند و در غیر این صورت، به نابودی آن می‌پردازند. در نبرد با جهانی‌سازی، آرمان‌گرایان بدون توجه به توانایی واقعی خود و طرف مقابل، درصدد نابود کردن و یا تغییر شکل دادن آن بر می‌آیند، که معمولاً به علت محاسبه غلط در توانایی‌های دشمن و یا... با شکست مواجه می‌شوند. البته ایده‌آلیست‌ها متعددند و هر یک در پی جهانی‌سازی دلخواه خویش‌اند و به این دلیل، با هر اندیشه جهانی دیگر تا سر حد مرگ به مخالفت برمی‌خیزند. پیام آرمان‌گرایان این است که با هر اندیشه جهان‌گیرانه، مخالفت بورزید و مانع استقرار و یا ثبات آن شوید. ادیان الهی را نمی‌توان در زمره ایده‌آلیست‌ها برشمرد؛ چون هیچ‌یک از دین‌های الهی در پی تحقق آرمان‌ها، بدون توجه به واقعیت‌ها نیستند.^{۴۶}

ج. برخورد اسلامی: اسلام، آخرین و برترین دین الهی است و از همان آغاز، رسالتی در زمینه دعوت از تمام مردم جهان به آیین محمد(ص) داشته است. پس بر هر مسلمان واجب است که آخرین و برترین دین الهی را تبلیغ کند و در جهان‌گستری آن بکوشد. مسلمان اجازه ندارد به غیر از جهانی‌سازی اسلامی از جهانی‌سازی دیگری پیروی نماید؛ زیرا این مخالف امر الهی است. چنین مخالفتی، زیان دنیا و آخرت را دنبال دارد. اما اگر جهانی‌سازی غیراسلامی به علت غفلت مسلمانان گسترش یافت، مسلمانان در کنار تلاش جدی که برای

ممانعت از جهانی‌سازی غربی انجام می‌دهند، باید به جهانی‌سازی غیراسلامی دل ببندند، و از جهانی‌سازی که ممکن است با هجمه به اسلام آغاز می‌شود و موقتاً سکولاریسم را در جوامع دینی دامن می‌زند، هراسی به دل راه ندهند، به آن دلیل که فطری بودن اسلام، موجب زوال جهانی‌سازی غربی و باعث جهان‌گستری اسلام می‌شود.^{۴۷} اسلام نوع ویژه‌ای از جهانی‌سازی را ارائه می‌کند که از نظر محتوا، ساختار، فلسفه، اهداف، رهیافت و... با نظریه جهانی‌سازی غربی متفاوت است.

در واقع، آنچه اسلام مطرح می‌کند، جهان‌شمولی است نه جهانی‌سازی. در جهانی‌سازی نوعی اجبار به چشم می‌خورد؛ ولی در جهان‌شمولی، پذیرش داوطلبانه بر پایه فطرت مطرح است. جهانی‌سازی غربی، به نفی دیگران می‌پردازد؛ اما جهان‌شمولی اسلام، به طرد انسان‌ها و کشورها نمی‌پردازد. جهانی‌سازی غربی بر پایه لذات مادی، منابع اقتصادی، ثروت‌اندوزی، بهره‌گیری از بازارها، نحوه دست‌یابی به آن و... استوار است. در عوض، جهانی‌سازی یا جهان‌شمولی اسلامی به نیاز فطری انسان‌ها می‌اندیشد و در صدد پاسخ‌گویی و رفع نیازهای فطری انسان‌هاست، و این راز و رمز جهان‌شمولی اسلامی، بدون توسل به سلاح و تسلیحات است.^{۴۸}

به نظر می‌رسد بر پایه تعلیمات اسلامی، راه روبه‌رو شدن با جهانی‌سازی، مواجهه مطلق نیست؛ بلکه مدیریت تحول است که منظور از آن، نه تسلیم، نه انکار بلکه تدبیر و تدبیر است. هدف از مدیریت تحول یا مدیریت بحران، بهره‌گیری لازم از عنصر زمان، یعنی رویکرد به زمان، زمان‌بندی و زمان‌داری است، تا زمینه برنامه‌ریزی و استفاده از امکانات برای کسب آگاهی، تولید اندیشه و عمل هوشمندانه فراهم آید. بنابراین، مدیریت تحول نه زمان‌گریز است و نه زمان‌پرست و نه زمان‌ستیز؛ بلکه به معنای سودبری از سرعت، استفاده از فرصت و مقابله با تهدیدات است.

شاید بتوان نتیجه گرفت که مدیریت تحول یا مدیریت بحران بر عنصر اعتدال دینی استوار است. اعتدال دینی یعنی پرهیز از جزم‌اندیشی قرون وسطایی و ابزارانگاری مدرنیته؛ یعنی یافتن راه غیر از طالبانیسم و سکولاریسم. راه سوم به معنای دوری جستن از انزوای رهبانی و شهوت‌پرستی نفسانی، یا راهی است میان قشرگرایی و غرب‌گرایی. راه سوم، راه خلاقیت، تولید، اجتهاد، نواندیشی، اصول‌گرایی و ارزش‌مداری است؛ راه بدون ریاکاری و بدون عمل‌زدگی؛ راه نواندیشی بدون بدعت‌گذاری و راه آزاداندیشی بدون اباحه‌گری و این همان اندیشه‌ای است که ما از آن به عنوان «مردم‌سالاری دینی» یاد می‌کنیم.^{۴۹}

پی‌نوشت‌ها:

۱. اندرووی وود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹) ص ۶۸ - ۱۶.
۲. همان.
۳. همان.
۴. اندرو ویسنست، ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (تهران: ققنوس، ۱۳۷۸) ص ۶۰ - ۴۱.
۵. همان.
۶. همان.
۷. علی ربانی گلپایگانی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم (تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۹) ص ۴۰ - ۱۱.
۸. پیترال. برکر، افول سکولاریزم، ترجمه افشار امیری (تهران: نشر پنگان، ۱۳۸۰) ص ۲۱ - ۱۷.
۹. عبدالکریم سروش، «مبنا و معنای سکولاریسم»، مجله کیان، شماره ۲۶، ص ۸.
۱۰. جان هیک، مباحث پلورالیسم دینی، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: تبیان، ۱۳۷۸) ص ۸۰ - ۷۰.
۱۱. محمد لگنهاوزن، اسلام و کثرت‌گرایی دینی، ترجمه نرجس جوان‌دل (قم: طه، ۱۳۷۹) ص ۱۲ - ۸.
۱۲. وود، همان، ص ۸۳ - ۷۹.
۱۳. برتراند راسل، جهانی که من می‌شناسم، ترجمه روح‌الله عباسی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵) ص ۱۳۱ - ۱۲۷.
۱۴. اندرو لوین، طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام (تهران: سمت، ۱۳۸۰) ص ۱۲۷ - ۱۱۸.
۱۵. ویسنست، همان، ص ۶۷ - ۶۲.
۱۶. وود، همان، ص ۷۲ - ۶۹.
۱۷. لوین، همان، ص ۵۹ - ۳۷.
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. ویسنست، همان، ص ۱۲۲ - ۱۱۹ و ۷۶ - ۷۳.
۲۱. همان. لوئی بدن، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ نهاوندی (تهران: مروارید، ۱۳۵۶) ص ۱۶ - ۱۰.
۲۲. فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی از افلاطون تا دوره معاصر (تهران: نشر نی، ۱۳۷۲) ص ۶۲ - ۵۲.
۲۳. همان. ژوزف لازوی، مکتب‌های اقتصادی، ترجمه جهانگیر افکاری (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷) ص ۱۲۰، جرج ساول، عقاید بزرگ‌ترین علمای اقتصاد، ترجمه حسین پیرنیا (تهران: ابن‌سینا، بی‌تا) ص ۲۵ - ۲۹.
۲۴. همان.
۲۵. استفان‌های، «تخریب جنگل‌ها، نمادی از فاجعه آفرینی بشر امروز»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۵ (آبان ۱۳۸۲) ص ۸۵ - ۸۱. به نقل از: www.equapulse.net
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. ادوارد او. ویلسون، «تنوع بیولوژیک»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۲۵ (مرداد ۱۳۸۴) ص ۱۲۴ - ۱۱۶. به نقل از:

۲۹. همان. www.organiccanummers.org

۳۰. جان تیلور گاتو، «مبادله زندگی حقیقی یا زندگی مجازی»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷ (دی ۱۳۸۲) ص

۲۴-۲۹. به نقل از: *The American Enterprise/Volume:10.Issue:2/March 1999*.Page:45

۳۱. همان.

۳۲. همان.

۳۳. نوئل هورنور، «غرب و گرداب فساد جنسی»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷ (دی ۱۳۸۲) ص ۵۳-۴۴. به نقل

از: *Thegood News Mars 2000*.Page 81

۳۴. همان. www.rapeis.org

۳۵. «تلیفات و کودکان»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۵ (آبان ۱۳۸۲) ص ۴۲ - ۴۰. به نقل از روزنامه

اکنونیست (۴ ژانویه ۲۰۰۱) ص ۱۶.

۳۶. آریانا اینچانگ چا، «کامپیوترتان مواظب شماست»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷ (دی ۱۳۸۲) ص ۴۳-۳۸.

به نقل از: روزنامه واشنگتن پست (۱۵ اوت ۲۰۰۰) ص ۱۴.

۳۷. نیل پستمن، «منجی تکنولوژیکال»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷ (دی ۱۳۸۲) ص ۱۵ - ۳. به نقل از:

www.mat.upm.es

۳۸. همان.

۳۹. ادیان الهی و به ویژه اسلام هم در پی جهانی‌شمولی است، و لذا تفاوت عمده‌ای بین جهانی‌شمولی دینی و اسلامی با

جهانی‌سازی غربی و آمریکایی وجود دارد و آن که، هدف جهانی‌شمولی در اسلام سعادت واقعی بشر در دنیا و آخرت

است، ولی جهانی‌سازان غربی، جهانی‌سازی را به منظور منافع شخصی می‌خواهند.

۴۰. نبیل سلیمان، «تکوین جهانی»، ترجمه یوسف بنی‌طرف، روزنامه همشهری (۸ آبان ۱۳۸۰) ص ۲۰.

۴۱. مناظر ایگناسیورامونت و توماس فریدمن درباره جهانی شدن، ترجمه علی ایوان‌دری، روزنامه جام جم (۷ مرداد

۱۳۸۰) ص ۸.

۴۲. گفت و گو با آلن تورن، روزنامه ایران (۱۸ اردی‌بهشت ۱۳۸۱) ص ۶.

۴۳. محسن فراهانی، «جهانی‌شدن به اختیار یا به اجبار»، روزنامه جام‌جم (۱ مرداد ۱۳۸۱) ص ۸.

۴۴. کیومرث یزدان‌پناه، «جهانی‌شدن، عوامل و پیامدها»، روزنامه همشهری (۷ اردی‌بهشت ۱۳۸۱) ص ۱۰.

۴۵. همان.

۴۶. زاهد زاهدانی، جهانی‌شدن و ادیان الهی، مجموعه مقالات جهانی‌شدن و دین (قم: دبیرخانه دین پژوهان کشور،

۱۳۸۲) ص ۸۶-۷۹.

۴۷. علی شیرخانی، «آینده باورها و اعتقادات دینی در پروسه جهانی‌شدن»، هفته‌نامه پگاه حوزه، شماره ۸۰ (۳۰ آذر

۱۳۸۱) ص ۱۵.

۴۸. همان.

۴۹. محمدرضا دهشیری، «جهانی‌شدن و ارزشهای دینی»، مجموعه مقالات جهانی‌شدن و دین (قم: دبیرخانه

دین‌پژوهان کشور، ۱۳۸۲) ص ۷۳.